

نگاهی کوتاه به زبان ژادین (جنسی)

دکتر سباستیان هاینه

ب. بی‌نیاز (داریوش)

اشاره‌ای کلی

فرآیند سکولاریسم در غرب طی سه دوره‌ی بزرگ تاریخی رخ داد: رنسانس [میانه‌ی سده‌ی ۱۵]، روشنگری و سرانجام تابوژدایی زندگی ژادین (جنسی). اگر نقطه‌ی آغاز روشنگری در غرب را سال نگارش «سنجش خرد ناب» کانت در نظر بگیریم (۱۷۸۱ م.) - که البته این تاریخ‌گذاری فقط برای راحتی بیان موضوع است - تا رسیدن به تابوژدایی زبان ژادین یعنی سال‌های ۶۰ سده‌ی بیستم، نزدیک دو سده به درازا کشید. گفتنی است که در سال‌های ۲۰ سده‌ی بیستم در متروپل‌هایی مانند برلین، پاریس و لندن جرقه‌هایی از تابوژدایی زندگی ژادین رخ داد ولی به دلیل بحران‌های اقتصادی و سیاسی و سرانجام جنگ جهانی دوم نافرجام ماند. انقلاب اسلامی در ایران و در پی آن برون‌ریزی انباشت دینی در جهان اسلام، توانست با فشردگی بی‌مانندی آنتی‌تزی را بیافریند که سه عنصر نام‌برده‌ی بالا را در خود حمل کند، یعنی رنسانس، روشنگری و تابوژدایی زندگی ژادین. رسانه‌ی اینترنت در این دوره برای جهان اسلام همان رسالتی را دارد که رسانه‌ی کتاب برای غرب در روزگار رنسانس. و البته در کنار رسانه‌ی کتاب و اینترنت می‌باید به شکل‌گیری یک لایه‌ی اجتماعی دانش‌آموخته اشاره کرده که نبود آن در دوره‌ی مشروطیت باعث گردید که جرقه‌های روشنفکری آن دوره به یک شعله‌ی فراگیر اجتماعی تبدیل نگردد.

تابوسازی زندگی ژادین انسان‌ها

فرآیند تابوسازی زندگی ژادین انسان‌ها بُرش‌های تاریخی گوناگون و ناگواری را پشت سر نهاده است. اگرچه ادیان در این فرآیند نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و دارند، ولی خود ادیان به مثابه‌ی «ذهنیت تاریخی» مردم، سراسر متأثر از حوادث واقعی اجتماعی و تاریخی بوده‌اند. ادیان از آسمان به زمین فرود نیامدند، آن‌ها نیز می‌باید به عنوان محصولات ذهنی و فکری ما انسان‌ها همواره خود را با شرایط نوین اجتماعی یا تاریخی سازگار کنند. برای نمونه، زبان ژادین هم در جهان مسیحی و هم جهان اسلام تا بُرش‌های معینی از تاریخ، به خلاف درک عمومی، همیشه این چنین بسته و تابورده نبوده است. کلیساهای کاتولیک تا سده‌ی ۱۳ میلادی موظف بودند که به هنگام اعترافات مردم، تمامی اعترافات را گمنام [بدون نام] به ثبت برسانند. به همین دلیل یکی از بزرگ‌ترین واژه‌نامه‌های زندگی ژادین مردم به زبان لاتینی است که از اعترافات مردم به ثبت رسیده است. نزدیک ۸۰ در صد این اعترافات مربوط به زندگی ژادین مردم است. بیماری همه‌گیر طاعون (مرگ سیاه) در آغاز سده‌ی ۱۴ به یک افراط‌گرایی دینی در کلیساهای کاتولیک منجر گردید. کلیسا این فاجعه را به عنوان «تنبیه الاهی برای گناهان مردم» تعبیر کرد و خود را موظف دانست که علیه این «گناهان» دست به کار بشود. به سخنی دیگر، اگر بخواهیم از تابوسازی زندگی ژادین در جهان مسیحی سخن بگوئیم می‌باید آن را به آغاز مرگ سیاه که یک سوم جمعیت اروپا را از بین برد ارجاع داد. در جهان اسلام، تابوسازی زندگی و زبان ژادین با قدرت‌گیری ترک‌ها در جهان اسلام همراه بود، به ویژه از روزگار

سلجوقیان. سرانجام قدرت‌گیری ترک‌ها در جهان اسلام و نظامی‌کردن این قلمروی بزرگ در عصر صفویان [ایران] و ترک‌های عثمانی، تابوسازی این حوزه اجتماعی را به اوج خود رساند.

یادآوری: این نوشتار، گردآوری بسیار کوچکی است از واژه‌های مربوط به اندام‌ها و زندگی‌ژادین. بدون شک این آغاز خالی از نادرستی‌ها نیست. خواننده خواهد دید که در این جا به زبان‌های غیر فارسی نیز اشاره شده است. به دو دلیل، یکی این که ایران تنها فارس‌زبان نیست، دوم این که بسیاری از این زبان‌های ایرانی (به جز ترکی) از یک خانواده هستند. واژه‌های ترکی از این دست را در نوشتاری دیگر، ارایه خواهیم داد. شاید بد نباشد اگر خوانندگان گرامی از طریق کامنت‌های خود در تکمیل یا تصحیح این کار مشارکت کنند.

اشاره: واژه‌ی «ژاد» احتمالاً از «زادن/زاد» گرفته شده است. واژه‌ی «نژاد» نیز وابسته به آن است. از لحاظ ریشه‌شناسی (هنوز) آشکار نیست که تبدیل «ز» به «ژ» برای این واژه در چه زمانی رخ داده است [

اندام‌های ژادین (جنسی) زن

گُس: احتمالاً این واژه دیگرگون شده‌ی واژه‌ی اوستایی «کیش» یعنی شیار است. «شیار (یا کیش) در آیین‌های نیایش مزداپرستان، نقشی چشم‌گیر از دیگر آیینها دارد. به وسیله‌ی شیاری که با نیایشهای ویژه و بنا بر روشهای جنگ روانی کشیده می‌شود، آدمی یا دیو را به تنگنا می‌اندازند و یا آن که در جنگ با دیو، برای خود سنگری آماده می‌کنند. در چنین هنگامی، دروج در درون "کیش" به بند در می‌آید و بدین سان او را به بیرون از جهان می‌تاراند و با نیروی آب و نیایش‌های ایزدی، گام به گام به پس می‌رانند تا سرانجام پناهگاهی جز دوزخ نیابد و جهان از گزند وی بیاساید» [اوستا، جلیل دوستخواه، ص ۷۷۳] شاید به همین دلیل باشد که واژه‌ی «گُس» بعدها معنی «مولده یا آفریننده» را به خود گرفته است. در فرهنگ دهخدا آمده: «گُس یعنی شرم زن و هو لیس من کلامهم انما هو مولد».

مادگی: از واژه‌ی پهلوی «مادگ»؛ از ژادِ ماده یا زنانه ریشه می‌گیرد.

چوز: در اصل نامی‌ست برای پرندهای که هنوز پَر در نیآورده باشد. این واژه در بلوچی برای اندام ژادین زن متداول است.

نُس: در اصل به معنی «گرداگرد لب و دهان» یا «پوز» است. و معنی مجازی آن اندام ژادین زن می‌باشد.

شرم زن / شرمگاه: این واژه از نظر معناشناسی (Semantics) در اکثر زبان‌ها به کار برده می‌شود.

نیام [غلاف/عربی]: این واژه احتمالاً از روزگاران کهن در زبان‌های هند و اروپایی برای اندام ژادین زن به کار گرفته می‌شد. در زبان آلمانی Scheide (غلاف/ نیام) یکی از واژه‌هایی است که برای این اندام زنانه استفاده می‌شود.

واژن: این واژه لاتینی است و در اصل به معنی خلیج (شاخاب: شاخ + آب) است. به دلیل شکل شاخاب (تورفتگی آب در خشکی) از لحاظ معنی‌شناسی و نمادین به اندام ژادین زن نیز گفته می‌شود. به سخنی دیگر واژن اساساً به آن بخش از اندام ژادین زن گفته می‌شود که نیام‌گونه است و خروسه (کلیتوریس) را در برنمی‌گیرد.

فرج: (عربی) آن چه باز است

دهانه: فارسی. هم معنی فرج و واژه

کلوچه: (عامیانه) در ترکیباتی مانند «شیرین کلوچه» و «کلوچه خوشمزه» و ...

چاک: فارسی

درز: فارسی

هاون: متضاد آن «دسته هاون» یعنی کیر می‌باشد.

بون: این واژه در زبان پراچی، وابسته به زبان‌های آریایی شرقی، بین کابل و دره‌ی پنج شیر به معنی کس است. احتمالاً از واژه پهلوی بُن به معنی «ته» گرفته شده است.

قُرْمُسَه: در زبان یغنی وابسته به آریایی شرقی [در تاجکستان امروزی در ۲۰۰ کیلومتری دوشنبه] که از بقایای زبان سُعدی است. این واژه برای اندام ژادین زن تا پیش از ازدواج به کار برده می‌شود. پس از ازدواج دختر، نامی دیگر دارد.

پُسه: در زبان یغنی به معنی اندام ژادین زنی که ازدواج کرده است.

وَم: در زبان برتنگی، وابسته به زبان‌های ایرانی شرقی، گویش پامیری [در کوهستان بدخشان، تاجیکستان امروز]

وژپو یا وژه‌پو [Vezhepou]: گویش هرمزگانی بشکات / بشاکرد. این گویش به گویش لارستانی نزدیک است.

وک: در گویش گهکی، از گویش‌های ایرانی غربی - شمالی نزدیک به کردی. اصل آن پهلوی است و در اصل به معنی «آنچه که باز است» می‌دهد

میمک: گویش لارستانی. این واژه برای اندام ژادین دختر - که هنوز عادت ماهانه نشده - به کار برده می‌شود.

پَپَل: گویش لارستانی. این واژه برای اندام ژادین زن، پس از آغاز عادت ماهانه استفاده می‌شود.

شینو: در زبان یدغا (یدغه) از زبان‌های ایرانی شرقی، در مرز بدخشان با پاکستان، برای اندام ژادین زن.

واز: در زبان یزغلامی یا یزگلانی از زبان‌های ایرانی شاخه‌ی پامیر، در کوهستان بدخشان. این، همان واژه‌ی «باز» است.

اندام‌های ژادین مرد

کیر: این واژه در زبان پهلوی «کِر» بوده است. همین در زبان کردی به «کَز» تبدیل شده که البته برای اندام ژادین زن استفاده می‌شود.

گین: کیر معنی می‌دهد. اصل این واژه پهلوی است. گین در زبان لری بختیاری به قین/غین تبدیل شده و معنی کون می‌دهد. در زبان پشتو به شکل «غین» در آمده ولی به معنی اندام ژادین مرد است. در زبان کومزاری در نزدیکی عُمان که هنوز با بقایای زبان پهلوی سخن می‌گویند به معنی کُس به کار برده می‌شود.

نره: از واژه‌ی پهلوی «نر» که نشانگر ژاد (جنس) مرد است / نرگ

نری: فارسی، از واژه‌ی پهلوی «نر»

چُل: در گویش‌های اصفهانی، جندق و بیابانک

چول: کیر. ولی در بعضی از گویش‌های فارسی به کیر پسران تا سن بلوغ می‌گویند.

چوک: پهلوی

ذکر: واژه عربی برای کیر

شرم مرد: مانند شرم زن

دنب: یا دُم در بسیار از زبان‌ها از لحاظ معناشناسی به معنی کیر استفاده می‌شود، ولی واژه **دنبه** برای کون به کار برده می‌شود.

دسته‌هاون: خود هاون به معنی گُس است.

سیخ: در پیوند با کباب می‌آید. کباب به معنی گُس است

سمبه: کیر

میخ: کیر

سر: سر به معنی کیر است و کلاه به معنی کون است.

سنبل: کیر

نفس [Nefs]: در گویش فیلی، یک گویش لری وابسته به کردی.

چور: در گویش بهدینی، گویش یزدیان زرتشتی

بر [Barr]: در زبان بلوچی

دیم: در زبان کردی گُرانی. این واژه از «دُم» یا دنب گرفته شده است.

گون: در کردی اورامی که مرکز آن در کرمانشاه نزدیک بیستون است.

بیلی: در زبان تالشی، یکی از زبان‌های ایرانی شمال غربی.

نیز: در گویش سنگساری، احتمالاً این واژه از نیشیدن (نیش زدن) گرفته شده است.

ریک: در زبان یدغا (یدغه)، از زبان‌های ایرانی شرقی، هم خانواده‌ی پشتو.

بَلَه [Bollah]: در زبان یغنی، از زبان‌های ایرانی شاخه پامیر

کوره: در زبان سکایی یا زبان مردم خُتن، از زبان‌های ایرانی میانه

بُرهنو: در زبان سکایی یا زبان مردم خُتن، این واژه احتمالاً از واژه‌ی اوستایی «ورشنوکه» که به معنی زاده نر است گرفته شده است.

نرکک یا نرکیک: در زبان ایرانی میانه خوارزمی. نرگ/ک + اک: یعنی نر کوچک [اک علامت کوچکی‌ست]

منگک: در گویش هُرمزگانی. این واژه برای اندام زادین پسر بچه‌ها تا رسیدن به سن بلوغ استفاده می‌شود.

بِنِبِل: در گویش هرمزگانی، این واژه برای اندام زادین مردان، از دوران بلوغ به بعد استفاده می‌شود.

دول: در گویش‌های دریای خزر

چیک: در گویش‌های دریای خزر

دودول: اصل این واژه به گویش گیلکی برمی‌گردد.

واژه‌هایی برای کون

کون: این واژه از پهلوی می‌آید و تا به امروز به همین شکل مانده است
کوزه: اصل این واژه از زبان اوستایی می‌آید که در کنار معنی اصلی‌اش به معنی «کونِ مرد پوینده (مفعول)» نیز به کار برده می‌شد. برای نمونه این واژه در ترکیباتی مانند «کوزه‌ی آب دیده» و «نوکوزه‌ی آب ندیده» منظور شده است.

کفل / کپل: فارسی

جُفته: عربی

نشیمگاه: فارسی

نشستگاه: فارسی

دُبر: عربی

پشت: فارسی

ورک: عربی

کلاه: فارسی

درِ رحمت: ترکیب فارسی - عربی

ته: فارسی

سُمبِی: در زبان پشتو. آن‌چه سوراخ است

کونه: فارسی آسیای مرکزی، تاجیک

واژه‌هایی برای سوراخ کون

مغاکچه: فارسی ترکیبی. مغاک (گودال) + چه (علامت کوچکی)

مقعد: عربی

انجیره: از واژه‌ی انجیر گرفته شده است.

پیزی: فارسی

ناوچه‌ی مقعد: فارسی / عربی

حلقه‌ی دُبر: عربی

سوراخ کون: فارسی. در بسیاری از زبان‌ها این ترکیب واژه‌ای وجود دارد.

کارواژه‌هایی (افعال) برای گُنشِ ژادین (عملِ جنسی)

بن‌مایه‌ی این کارواژه‌ها اساسن مردانه است و رابطه‌ی یک سوپه را بیان می‌کند.

گادن: از واژه‌ی پهلوی «گاتن» گرفته شده است [دگرگونی «ت» به «د»].

گائیدن: شکلِ دگرگون شده‌ی «گادن» در فارسی امروز

مرزیدن: در اصل به معنی جارو کردن و مالیدن است. در پهلوی معنی «گاتن» را نیز به خود گرفته است. این واژه فقط در پهلوی این معنی را دارد و در دیگر زبان‌های ایرانی چنین معنی‌ای نیست.

مقاربت کردن: عربی

مجامعت کردن: عربی

سیخ زدن: عامیانه

سمبه زدن: عامیانه

یاب: این واژه کهن‌ترین در زبان‌های هند و اروپایی برای «گادن» است که بر اثر دگرگونی‌های زبانی از بین رفت ولی در اشکال ترکیبی با «گاتن» پهلوی به گونه‌ای در زبان‌های ایرانی شرقی زنده ماند. **بی‌یابی:** در زبان خوارزمی معنی «گادن» را می‌دهد و واژه‌ی کهن «یاب» را در خود حفظ کرده است. **غول (ghawl):** در زبان پشتو به معنی گادن است.

غید (ghid): گادن. در زبان یدغا یا یدغی، از زبان‌های ایرانی شرقی، هم‌خانواده‌ی پشتو

گاین: کردی. در زبان کردی تفاوت بین دو ریشه‌ی زمانی گذشته و اکنون از بین رفته و گاین هم برای گذشته و هم برای اکنون به کار می‌رود.

گسدا کردن: در گویش مازندرانی

بگاه: گویش گیلکی

دراغین: گویش وفسی (بین همدان و قزوین)

دغرده: گویش چالی یا شالی از گویش‌های آذری که شاخه‌ای از زبان تاتی آذربایجان ایران است.

وازه: در زبان تالشی؛ وازه یعنی او می‌گاد، واسته؛ او گاد (گذشته).

بجاسته: گویش سبزآبادی (او گاد/ گذشته)

گه (geh): زبان پراچی، زبان‌های آریایی شرقی

کین: زبان اورموری، زبان شرقی ایرانی، نزدیک به پشتو، در شهرت برکی برک نزدیک کابل و در شهرکی در وزیرستان (کنیگرم).

غیو (ghiv): زبان پامیری / شُغنانی؛ غیو یعنی «او گاد» (گذشته) و غاد یعنی «او می‌گاد» (اکنون)

کارواژه‌هایی برای گُنشِ ژادین که بار خنثی (امرد) دارند

- هم‌خوابگی کردن / هم‌خوابه شدن
- هم‌بستری کردن / هم‌بستر شدن
- هم‌آغوشی کردن / هم‌آغوش شدن
- هم‌بغلی کردن / هم‌بغل شدن

واژه‌هایی برای گُنشِ ژادین

گایه: جماع و مجامعت

غو (gho): پشتو، به معنی گایه

نیوتش: جماع و مجامعت [در فرهنگ دساتیر یا دستوره‌های زرتشت، ریشه‌ی آن ناشناخته است] **سکند:** این واژه به معنی سکس است و در فرهنگ دهخدا نیز به همین معنی آمده است. تا آنجا که به ریشه‌شناسی این واژه مربوط می‌شود، احتمالاً از واژه‌هایی است که مربوط به زبان‌های آریایی شرقی باشد. زیرا شکل نخستین آن یعنی «سکونل» به معنی چاک دادن یا شکافتن در زبان پشتو حفظ شده است. **پیشنهاد:** از آنجا که این واژه (سکند) در زبان فارسی تهی از بار منفی فرهنگی است و واژه‌ای است قابل انعطاف، شاید بتوان آن را هم به صورت کارواژه (فعل) [سکندن یعنی سکس داشتن] و هم در ترکیبات گوناگون به کار برد.

جماع: عربی

مجامعت: عربی

مقاربت: عربی

سکس: از واژه‌ی لاتینی sexus می‌آید. هم به معنی «ژاد» (جنس) و هم به معنی «آمیزش زادین» است.

واژه‌هایی برای خودارضایی

خودارضایی: ترکیب فارسی - عربی

استمنا: عربی

جلق زدن: گرفته شده از واژه‌ی عربی «زلق» یعنی برون‌ریزی گیناب (منی).

مگل: (پشتو): جلق زدن

متکول: (پشتو) metkawel جلق زدن

مشتو زدن: فارسی

شوسر ریختن: خودارضایی. شوسر = منی یا گیناب [واژه‌ی شوسر در واژه‌نامه‌ی پارسی آبرامیان آمده است.

ریشه‌ی این واژه برای ما ناشناخته است]

چُل زدن: خودارضایی کردن. چُل = کیر

هم‌ارزهای پیشنهادی:

خود بساوی: از بساویدن یعنی با دست مالیدن. خودبساویدن، خودبساوی کردن

خودمالی / خودمالی کردن، خودمالیدن

نام افزارها برای خودمالی زنان

احتمالاً در روزگاران گذشته به دلیل این که مردان در نوردهای (سفرهای) جنگی یا تجاری از همسرانشان مدت‌ها دور بودند، به کارگیری کیر ساختگی مرسوم بود. در این باره سدها سروده و داستان نوشته شده

است. واژه‌های زیر به معنی «کیر ساختگی» هستند و زنان به هنگام خودمالی یا همخوابگی با زنی دیگر آن را به کار می‌بردند.

- کیر کاشی
- آلت مصنوعی
- چرمینه
- مچاچنگ
- حجت
- مسماچنگ
- کیرمان
- سابوره یا سبوره

همخوابگی دو زن با هم

- **طبق زدن:** واژه‌ی «طبق» معرب «تابگ / تبگ» پهلوی یعنی تابه یا تاوه است. احتمالن تابه به طور نمادین به معنی اندام زاین زن نیز بوده، زیرا تابه یا تاوه، پخ است و پخ بودن، چونان نماد اندام زاین زن بوده است.
- **سحق:** عربی است و به معنی «با فشار به هم مالیدن» است.
- **مساحقه:** عربی، از «سحق» گرفته شده است.

واژه‌هایی برای مردان پوییده (مفعول)

در این جا می‌باید اندکی با احتیاط بود. زیرا مرزهای بچه‌بازی و هم‌جنس‌گرایی در هم می‌ریزند. از سوی دیگر می‌توان این واژه‌ها را - با شناخت ریشه‌های آن‌ها- دقیق‌تر یعنی متناسب با تنوع هم‌جنس‌گرایان طبقه‌بندی کرد و به اصطلاح با شرایط امروزین سازگار کرد.

- بی‌ریش
- **امرد:** این واژه ترکیبی است: ۱ + مرد. الف پیشوند نفی است و امرد یعنی «نه‌مرد» و اساسن به معنی «خنثی» می‌باشد. به همین دلیل پیشنهاد می‌شود که این واژه در کنار واژه‌ی «آزاد» برای **Asexuell** به کار گرفته شود. زیرا هم به معنی نداشتن احساس زاین است و هم به معنی بی‌زاد می‌باشد.
- بی‌ننگ
- پشت‌پا
- تاز
- گنده
- مأبون
- هیز یا حیز (هر دو درست‌اند): این واژه از لحاظ معنی نزدیک‌ترین است به Gay یا Schwul .

- منخت: (عربی): بیش تر به هیزی گفته می شود که می خواهد پوییده شود.
- ملوط / ملوطو (عربی) هم گفته می شود
- بغا
- خمیده
- دوتا
- پشت انداز
- پسیخوان
- سابوره (همین واژه برای کیر مصنوعی نیز استفاده می شد)

برای اورگاسم

اورگاسم: اصل این واژه یونانی است و به معنی هیجان شدید، گُر گرفتن است. در زبان های اروپایی به «اوج» یا نقطه ی اوج [به هنگام همخوابه گی] دگرگون شده است. ولی گفتنی ست که این واژه در آغاز، بارِ مردانه داشته و به لحظه ای گفته می شده که گینابریزی رخ می داد. به کار گرفتن واژه ی اورگاسم برای هر دو ژادِ مرد و زن، اساسن به دوره ی پس از سال های ۶۰ سده ی بیستم برمی گردد. از این رو شاید بتوان در کنار «اورگاسم» واژه ی فارسی اوج یا اوک را به کار برد و از کارواژه ی [فعل] اوجیدن / اوکیدن یعنی به اوج رسیدن استفاده کرد.

اوج / اوک

اوجیدن / اوکیدن

واژه هایی برای اسپرم

منی: این واژه عربی است که در فارسی «آب پشت» گفته می شود. البته منی برای آب یا ترشح زن نیز به کار برده می شده که البته به تدریج، بکارگیری آن برای زنان از بین رفت.

گیناب: واژه ی ترکیبی است از گین + آب: یعنی کیر + آب. معرب این واژه «جناب» است. مردان به بیرون ریزی منی - به ویژه در خواب - «جُنُب» می گویند

آب: منظور همان گیناب یا منی است

شوسر: منی [واژه نامه ی پارسی، ابرامیان. از لحاظ معنی شناسی (Semantics) و ریشه شناسی (Etymology) برای نویسندگان این نوشتار نامعلوم است]

آماده شدن اندام ژادین زن برای همخوابه گی

بار ناآشنایی مردان از مسایلِ همخوابه گی را زنان به دوش کشیدند و می کشند. بسیاری از مردان نمی دانستند / یا هنوز نمی دانند که وضعیتِ آماده بودن یک زن برای همخوابه گی با مردان بسیار متفاوت است. بدون آگاهی به این موضوع، مردان هر گاه که می خواستند، باید زن هم می خواست. و این باعث می شد که مردان

بدون توجه به آماده‌گی زن، سپوختن (دخول) را آغاز کنند. کنشی که همواره با درد و زخم اندام ژادین زن همراه است.

- مرطوب: مرطوب شدن
- نمیده/ نم: نمیدن
- تر: تر شدن
- خیس: خیس شدن
- تراوش: از تراویدن. این واژه کمتر در این وضعیت به کار برده می‌شود
- ترشح: این واژه برای این وضعیت کمتر به کار برده می‌شود

برانگیخته شدن اندام ژادین مرد به هنگام سکند

- راست شدن
- علم شدن
- شق شدن
- سفت شدن
- سخت شدن

واژه‌های مربوط به اندام‌ها یا کنش ژادین

آبتاختن: شاشیدن

آژاد: ترکیب آ + ژاد: پیشوند «آ» نفی کننده است، یعنی کسی که ژاد ندارد و به همین ترتیب نیز احساس ژادین ندارد: Asexuell

امرد: الف + مرد. الف در این جا نیز نشانه‌ی نفی است. کسی که احساس ژادین ندارد. بی‌گرایش (Asexuell)

الف: کیر

برون‌ریختن: outen

برون‌ریزی: این به معنی Outing است که منظور برون‌ریزی کیستی ژادین خود است.

بی‌گرایش: امرد، آژاد

پشم: موی پیرامون کس یا کیر

پیزی: سوراخ کون

پیشابیدن (پیشاب کردن): شاشیدن

چوچوله: کلیتوریس

خروسه: کلیتوریس

دگرژادخواه: دگرجنس خواه

دگرژادگرا: دگرجنس‌گرا

دنبه: کون، بیشتر به کون جوان گفته می‌شود

دوژادگرا: دو جنس‌گرا هم‌ارز Bissexuell است، از این رو: دوژادخواه

زهدان: رحم

ژاد: جنس

ژادین: جنسی

ژادینی: جنسیت

سپوختن: داخل شدن یا کردن (penetrieren)

سپوزش: دخول

سکند سخت: سکس سخت (Hard Sex)

سکند نرم: سکس نرم (Soft Sex)

سکند: سکس

سکندن: سکس داشتن

شیوه زن: زنی که در عشقِ تنانی ورزیده است

شیوه: در اصل به معنی روش، سبک و اسلوب است. ولی به معنی سبک و اسلوب ماهرانه در عشقِ تنانی نیز

استفاده می‌شود

شیوه‌باز: آن که برای مرحله‌ی پیش از سپوختن زمان درازی می‌گذارد

شیوه‌گری: عشق‌بازی یا مرحله‌ی پیش از سپوختن (دخول)

شیوه‌مرد: مردی که در عشقِ تنانی ورزیده است

عشق تنانی: سکند یا همخوابگی

غین / قین: (لری بختیاری) کون

فرخسیدن: بزم کردن و رقصیدن

فرخشیدن: رقصیدن

کچل: کلیتوریس

کون‌گرد: اصطلاحی است برای کونِ قشنگ و ورن‌برانگیز

کون‌مرز: سکند از راه کون، کون‌گنی [کون‌مرزی]،

کیستی ژادین: هویتِ جنسی (sexuelle Identität)

کیستی: هویت

گین: کیر

مچول میرزا: مچول یعنی کوچک و ظریف و نامی‌ست زنانه. این ترکیب برای پسران ظریف و خوش‌سیما که

نقش «هیز» را دارند به کار برده می‌شود.

میختن: بول و پیشاب کردن

میزبیدن: شاشیدن

نظر بازی: لاس زدن

ورن: در زبان پهلوی یعنی «شهوت»

ورن آمیز: شهوت آمیز، مربوط به اروتیک Erotik

ورن پرست: شهوت پرست

ورنی: شهوانی

وشتیدن: رقصیدن

همخواه: رابطه‌ای که فقط در سکند خلاصه می‌شود. اصطلاح فنی هم‌ارز Konkubine که در ادبیات اسلامی «کنیز» گفته می‌شود.

همژادگرا: همجنس‌گرا [از این رو: همژادخواه، همژادپسند]

همژادهراسی: کسی که از همژادگرایی (همجنس‌گرایی) ترس دارد و ترس می‌پراکند.

پایان نوشتار

دکتر سباستیان هاینه، متولد ۱۹۸۵، دانش‌آموخته‌ی دانشگاه بن در آلمان در رشته‌ی زبان‌های هند و اروپایی. او بیش از ۳۰ زبان را فراگرفته است: اوستایی، سنسکریت، یونانی کهن، پهلوی، فارسی، هندی، سُعدی، بلوچی، پشتو، کردی و ... همچنین زبان‌ها و گویش‌های ترکی و عربی. او به بسیاری از این زبان‌ها- که هنوز زنده هستند، به راحتی سخن می‌گوید.

منابع:

- تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران، ویلم فلور، ترجمه: محسن مینو خرد، چاپ اول ۲۰۱۰، استکهلم، انتشارات فردوسی
- طوطی‌نامه، تألیف: ضیاء نخشبی، تصحیح و تعلیقات: دکتر فتح‌الله مجتبائی و دکتر غلامعلی آریا
- اوستا، جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۸۹
- سوسمارالدوله، رحیم رضازاده‌ی ملک، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۳
- دیوان ایرج میرزا
- الفیه و شلفیه
- فهرست فعل‌های فارسی با معنای آن‌ها- گردآورنده محمد بشیر حسین
- واژه‌نامه پارسی سره، گروه علمی تک، ۱۳۸۹
- واژه‌نامه جنسی، نشریه چراغ، آنلاین
- واژه‌نامه‌ی پارسی، هومر آبرامیان، انتشارات شرکت کتاب، ۲۰۱۰

Kamasutra, A new translation by Wendy Doniger and Suhhir Kakar, Oxford
University Press

A Concise Pahlavi Dictionary, By: D. N. MacKenzie, 1971